

در باب سوپاپِ اطمینان جامعه، برای پیش‌گیری از تراکم و انفجار نارضایتی‌ها؛

چگونه از تراکم و سطح اعتراضات بکاهیم؟

صفحه ۲



به بهانه انتشار اسامی «روانشناس‌نماها»؛

زیست‌روانی در دنیای بی‌اعتمادی

صفحه ۵

Spoon-feeding the audience

صفحه ۷

در ستایش امید و دفاع از کشور

صفحه ۴

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم/ شماره نود و چهارم/ نیمه اول خرداد ۱۴۰۱

سرمقاله

اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی



حسین اکبری

عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

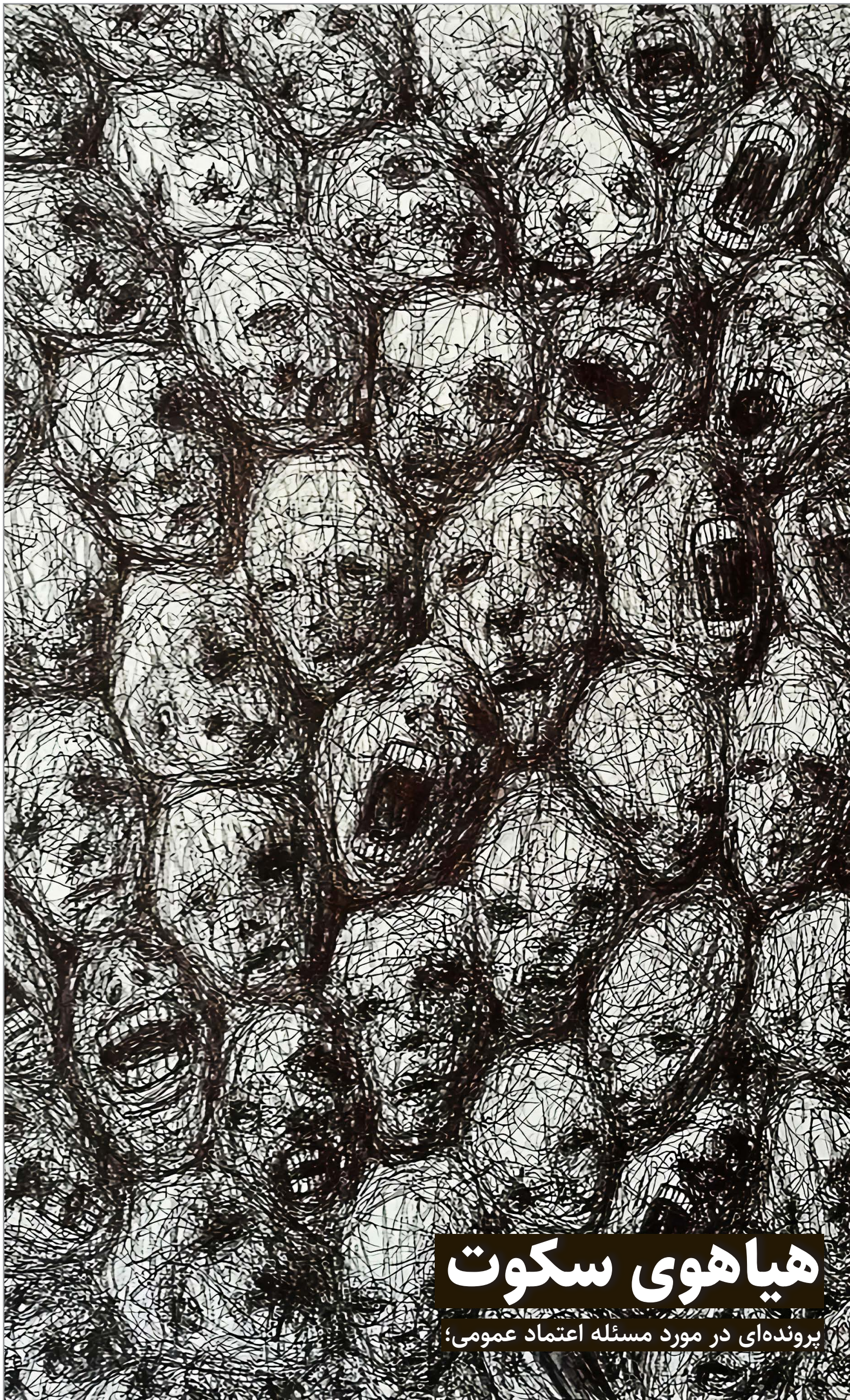
اعتماد اجتماعی یکی از مهم‌ترین مفاهیم در حوزه‌ی علوم اجتماعی محسوب می‌شود که در شبکه‌ی علی روابط بین پدیده‌های اجتماعی به عنوان یک متغیر کلیدی، نقش خطیری در وضعیت سایر پدیده‌های اجتماعی دارد. اگر ما جامعه را به عنوان مجموعه‌ای از کنش‌گران و روابط بین آن‌ها در نظر بگیریم، اعتماد اجتماعی تسهیل‌کننده‌ی روابط اجتماعی‌ست و نقش مهمی در شکل‌گیری، تثبیت و تداوم هر جامعه‌ای دارد. اساساً بدون اعتماد اجتماعی، روابط اجتماعی بین اعضای جامعه ممکن نیست. بنابراین اعتماد اجتماعی در نظم و انسجام اجتماعی در جامعه نیز نقش کلیدی‌ای را بازی می‌کند.

اعتماد اجتماعی به‌عنوان یکی از ابعاد مهم سرمایه‌ی اجتماعی هر جامعه محسوب می‌شود که زمینه‌ساز مشارکت اجتماعی، تعهدات و قراردادهای اجتماعی، هم‌پاری، هم‌فکری و هم‌کاری در جامعه است و به‌عنوان چسب روابط اجتماعی، پیوندهای اجتماعی را ممکن می‌سازد. در دوره‌ی معاصر که به‌واسطه‌ی تغییرات اجتماعی در وجوه مختلف زندگی، ماهیت روابط اجتماعی و کمیت و کیفیت آن تغییر یافته است، اعتماد اجتماعی به عنصر بااهمیت‌تری در زیست اجتماعی انسان‌ها تبدیل شده است.

اعتماد اجتماعی انواع مختلفی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: اعتماد عمومی یا بین شخصی (اعتمادی که اعضای جامعه نسبت به یکدیگر دارند)، اعتماد نهادی (اعتمادی که اعضای جامعه به نهادهای مختلف حاکمیتی و عمومی در جامعه دارند) و اعتماد تعمیم‌یافته (اعتمادی که اعضای جامعه به صاحبان مشاغل و حرف مختلف دارند). کم و کیف وضعیت هرکدام از این ابعاد در فرایندهای جاری هر جامعه نقش اساسی دارد. مطالعات صورت‌گرفته در کشور نشان می‌دهد که در مورد اعتماد عمومی و بین شخصی، اعضای جامعه بیش‌ترین اعتماد را به اعضای خانواده دارند و هرچه شعاع روابط به سایر اعضای جامعه گسترده‌تر می‌شود، سطح اعتماد به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد؛ به گونه‌ای که در مطالعه‌ی سنجش سرمایه اجتماعی کشور (۱۳۹۴) کم‌تر از ۱۰ درصد پاسخ‌گویان معتقد بودند که مردم به میزان زیاد یا خیلی زیاد، قابل اعتماد هستند؛ در صورتی که اعتماد زیاد به اعضای خانواده بیش‌تر از ۸۰ درصد بوده است. بعد از خانواده، اعتماد به همسایه‌ها و آشنایان به ۱۳ درصد و به غریبه‌ها به ۲ درصد کاهش می‌یابد. بنابراین شعاع اعتماد در ایران محدود به حلقه‌ی اول روابط فرد می‌شود و به‌نوعی اعتماد خاص‌گراست و نه عام‌گرا.

در اعتماد نهادی یا سازمانی بیش‌ترین سطح اعتماد مربوط به مدارس و دانشگاه‌هاست و به صورت کلی حدود ۱۵ درصد از افراد، اعتماد زیادی به سازمان‌ها و نهادهای دولتی و عمومی دارند، ۳۱٫۵ درصد اعتماد پایین و ۵۲٫۵ درصد اعتماد متوسط دارند. در اعتماد تعمیم‌یافته نیز مردم بیش‌ترین اعتماد را به معلمان، اساتید دانشگاه و پزشکان دارند. مشاغل اقتصادی و سیاسی دارای کم‌ترین میزان اعتماد در بین مردم هستند.

مطالعات مختلف در ایران معید فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی به‌ویژه در بعد اعتماد در جامعه است، که عامل عمده‌ی آن را می‌توان در تغییرات اجتماعی گسترده و آنومی ناشی از این تغییرات دانست. با رشد شهرنشینی، سرمایه‌ی اجتماعی سنتی که مبتنی بر روابط سنتی بوده تضعیف شده، ولی سرمایه‌ی اجتماعی مدرن بر اساس پیوندهای انجمنی نتوانسته در جامعه ایجاد شود. این امر باعث شده که جامعه‌ی ایران با نوعی از بحران اعتماد بین بخش‌های مختلف خود روبه‌رو باشد که پیامدهای بسیاری در حوزه‌های مختلف در سطح فردی و چه در سطح کلان ایجاد کرده است. به‌ویژه مشکلات اقتصادی و ناکارآمدی‌های مدیریتی باعث کاهش اعتماد نهادی به نهادهای حاکمیتی و سیاسی شده که می‌تواند پیامدهای بسیاری در آینده ایجاد نماید. گسترش نارضایتی‌های اجتماعی، کاهش مشارکت سیاسی، افزایش تمایل به مهاجرت نخبگان و... می‌تواند از مهم‌ترین پیامدهای کاهش اعتماد نهادی در جامعه باشد. هم‌چنین در سطح فردی، گسترش بی‌اعتمادی اجتماعی می‌تواند عیار اجتماعی‌بودن جامعه را کاهش و با گسترش روابط سرد و ابزاری و ایجاد اختلال رابطه‌ای، زمینه‌ساز گسترش انواع آسیب‌های اجتماعی در جامعه شود. بنابراین توجه به وضعیت اعتماد اجتماعی و تلاش در جهت تقویت آن از مهم‌ترین اموری‌ست که انتظار می‌رود سیستم اجتماعی در سطوح مختلف به آن توجه داشته و برای آن برنامه‌ریزی نماید.



هیاهوی سکوت

برونده‌ای در مورد مسئله اعتماد عمومی؛

پاکسازی روح با کتاب‌های وحشتناک!

مجید شفیعی می‌گوید: خواب‌های وحشتناک گاه وظیفه پاکسازی روح و روان و ناخودآگاه شخص را به عهده دارند و ژانر وحشت هم تقریباً همین کار را می‌کند؛ رویارویی غیرمستقیم با تاریک‌ترین و پیچیده‌ترین بخش‌های روان و روح آدمی و ناخودآگاه بشر.

این نویسنده ادبیات کودک و نوجوان درباره گرایش کودکان به ژانر وحشت و ژانر معمایی اظهار کرد: در مجموعه نشست‌هایی که با بچه‌ها در مدارس داشتم از علاقه وافر آن‌ها به ژانر وحشت شگفت‌زده شدم. ارسطو در فلسفه خود، مفهومی به نام کاتارسیس دارد که آن را پالایش روحی معنا کرده‌اند؛ دقت کرده‌اید که وقتی خواب وحشتناکی می‌بینید و بعد آشفته بیدار می‌شوید و متوجه می‌شوید که تمامی این هول و هراس‌ها خوابی بیش نبوده و از این‌که آن همه موقعیت‌های وحشتناک خواب و رویایی بیش نبوده خوشحال می‌شوید. متن کامل این مصاحبه را می‌توانید از طریق کیوآر کد درج‌شده مطالعه کنید.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره نود و چهارم / نیمه اول خرداد ۱۴۰۱



جدال نسل‌ها

کردار و نحوه‌ی تصمیم‌گیری، چه در به کاربردن اصطلاحات مختص فضای مجازی که در دوره‌ی همه‌گیری کرونا بیش از پیش گسترش پیدا کرد. بنابراین اگر می‌خواهیم یک دهه یا نسل را تحلیل کنیم، باید شرایط آن‌ها را با دقت بسنجیم.

همه و هیچ

نگاه صفر و صدی که بیشتر افراد جامعه دچار آن هستند، یک خطای شناختی است. زمانی که گفته می‌شود نسل جدید فعال‌تر هستند، به این معنی است که تمام افرادی که در این بازه زمانی قرار گرفته‌اند فعال هستند و این یک ویژگی مشترک برای آن‌ها به حساب می‌آید؛ در صورتی که این تعمیم دادن نادرست است و باید گفته شود بعضی یا بیشتر ورودی‌های ۹۷ فعال‌تر هستند.

ویژگی‌های سببی

طبق نظریه‌ی برجستگی که توسط جامعه‌شناسان در دهه ۶۰ میلادی توسعه یافت، اگر به فرد یا گروهی یک ویژگی را نسبت دهیم، در صورتی که فرد یا گروه آن ویژگی را نداشته باشد، به او برجستگی زده‌ایم. اگر ویژگی مثبت باشد و فرد نتواند خود را به سطح توقع دیگران برساند، آسیب می‌بیند و اگر منفی باشد به تدریج با قضاوت‌های دیگران تأثیر می‌پذیرد و این ویژگی در او شکل می‌گیرد. در نتیجه با جملاتی که به کار می‌بریم و ویژگی‌هایی که به افراد نسبت می‌دهیم در برابر واکنش آن‌ها مسئول هستیم.

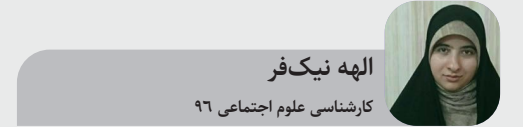
به‌طور کلی، با توجه به مواردی که ذکر شد و تحلیل‌هایی که صورت گرفت نمی‌توان افراد را بدون در نظر گرفتن شرایط و ابعاد شخصیتی آن‌ها مورد بررسی قرارداد. ورودی‌های ۹۵ و ۹۶ با ورودی‌های قبل و بعد از خود هم‌نسل هستند و نباید خود را جدا از آن‌ها در نظر بگیرند. ادامه پیدا کردن چنین خطاهایی درباره نسل‌ها و قضاوت در مورد آن‌ها قطعاً آسیب‌زاست و باعث بی‌انگیزگی دانشجویان نو ورود می‌شود.

اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که پشت سر گذاشت نسل سوخته است و کودکانی که در این دوره به دنیا آمدند تحت تأثیر اتفاقات بیشتری بوده‌اند. دهه‌ی شصت به تنهایی یک نسل نیست و بسته به این که از چه تاریخی محاسبه کنیم با دهه ۵۰ یا ۷۰ هم‌نسل می‌شوند. این نظریه در مورد دهه ۷۰، ۸۰، ۹۰ هم به همین صورت است و می‌توان گفت متولدان این دهه هم‌نسل هستند و وقتی دانشجویی ورودی سال بعد رشته‌ی خود را نسل بعدی می‌داند در واقع دچار خطای نسلی شده‌است.

فضای رشد

با توجه به دیدگاه مطرح‌شده که افراد به ورودی‌های بعد از خود دارند، باید شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی و وقایع تاریخی را نیز در نظر بگیریم؛ برای مثال ابزار تکنولوژی در دهه‌ی ۸۰ بیش از دهه‌های گذشته اثرگذار است؛ چه در شکل‌گیری

که افراد در بیان نظرات خود از واژه‌ی «نسل» استفاده می‌کنند. نسل بیشتر مفهوم «سنی» دارد و از نظر مردم‌شناسی به بازه‌ی زمانی ۲۵ تا ۳۰ سال اطلاق می‌شود، این طبقه‌بندی نسلی مسلماً ناظر به سن نیست، بلکه نوعی طبقه‌بندی تاریخی و اجتماعی است و در این بازه‌ی زمانی هر اتفاقی که بیفتد بین تمامی افراد یک نسل مشترک است. به اعتقاد ایرمن و ترنر می‌توان مفهوم نسل را با استفاده از مفهوم‌سازی اولیه مانه‌ایم و نیز با استفاده از ایده‌ی عادت‌واره‌ی بورديو تعریف کرد؛ به اعتقاد این دو، نسل به مثابه‌ی گروهی هم‌دوره است که در گذر زمان دارای منش، عادت‌واره و فرهنگ مشترکی هستند و کارکرد یک نسل، فراهم کردن حافظه جمعی به‌منظور انسجام بیشتر هم‌دوره‌ای‌ها در طول یک زمان معین است. در نتیجه برداشت جامعه از واژه‌ی نسل درست نیست؛ برای مثال می‌گویند دهه‌ی شصت با توجه به شرایط



الهه نیک‌فار
کارشناسی علوم اجتماعی ۹۶

تفاوت بین نسلی با توجه به اهمیت آن در جامعه‌ی ایران از جمله مباحثی است که در دهه‌های اخیر مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گرفته‌است. تفاوت بین نسلی به معنای وجود اختلاف‌نظرهای مهم میان دو نسل والدین و فرزندان در جنبه‌های مختلف زندگی نظیر الگوی همسرگزینی، الگوی مصرف کالای فرهنگی، نحوه‌ی گذران اوقات فراغت، رفتار دینی و نگرش به جنسیت است. جامعه‌ی ایران در دهه‌های اخیر در جریان تحولات فرهنگی و اجتماعی وسیعی قرار گرفته‌است و به تدریج، با ایجاد تحولات بیشتر و تأثیر آن بر افراد، نسل‌ها متفاوت‌تر می‌شوند. نکته‌ی قابل توجه، چالش‌هایی است که در این رابطه به‌وجود می‌آید. برای تحلیل بهتر این موضوع با تعدادی از دانشجویان ورودی ۹۵ و ۹۶ دانشگاه فردوسی درباره نسل بعد گفت‌وگوهایی انجام شد که خلاصه‌ای از نظرات آن‌ها در مصاحبه‌های مذکور به شرح زیر است:

- غالباً آگاه به مسائل روز بوده و در این زمینه فعال هستند.
- به باورهای مذهبی پای‌بندی کم‌تری دارند.
- به راحتی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند و سریع‌تر تصمیم می‌گیرند.
- به ابزار تکنولوژی مسلط‌تر هستند و وابستگی بیش‌تری نیز دارند.
- به راحتی ابزار وجود می‌کنند و جسور و سنت‌شکن هستند.
- ملاحظه‌گری و محافظه‌کاری کم‌تری دارند.
- بسیار مطالبه‌گر هستند.

محاسبه‌ی اشتباه

نکته‌ای که در این نظرسنجی وجود دارد، این است

نگاهی به قدرت خرید دانشجوی، قبل و بعد از کرونا؛ درد مشترک

اینفوگرافی حاضر به مقایسه توان خرید دانشجویی که به طور متوسط ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان بودجه در اختیار دارد؛ در قبل و بعد از کرونا (۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱) می‌پردازد.

۳ کیلو سیب زمینی
قیمت مصوب: ۶۰ هزار تومان

۱ شانه تخم مرغ
قیمت مصوب: ۸۰ هزار تومان

۶ عدد تن ماهی
قیمت مصوب: ۱۸۰ هزار تومان

نیم کیلو سوسیس کوکتل ۸۰ درصد
قیمت مصوب: ۴۰ هزار تومان

۴ بسته ماکارونی
قیمت مصوب: ۶۸ هزار تومان

هزینه سینما
۶۰ هزار تومان (۲ بار در ماه)

هزینه‌کافه
۱۶۰ هزار تومان (۴ بار در ماه)

جمع کل: ۶۵۰ هزار تومان

به مبلغ فوق، هزینه رفت‌وآمد با اتوبوس بین شهری برای شهرهای نزدیک بین ۳۰ تا ۶۰ هزار تومان و برای شهرهای دور ۱۵۰ تا ۳۶۰ هزار تومان اضافه خواهد شد.

۳ کیلو سیب زمینی
قیمت مصوب: ۱۹۰۵۰ هزار تومان

۱ شانه تخم مرغ
قیمت مصوب: ۱۵ هزار تومان

۶ عدد تن ماهی
قیمت مصوب: ۹۰ هزار تومان

نیم کیلو سوسیس کوکتل ۸۰ درصد
قیمت مصوب: ۲۰ هزار تومان

۴ بسته ماکارونی
قیمت مصوب: ۳۶ هزار تومان

هزینه سینما
۲۴ هزار تومان (۲ بار در ماه)

هزینه‌کافه
۵۶ هزار تومان (۴ بار در ماه)

جمع کل: ۲۵۰ هزار تومان

به مبلغ فوق، هزینه رفت‌وآمد با اتوبوس بین شهری برای شهرهای نزدیک بین ۱۲ تا ۱۶ هزار تومان و برای شهرهای دور ۲۵ تا ۴۵ هزار تومان اضافه خواهد شد.





حتی در متروهای تهران هم صحبت از مریم و رامین، آمیوه فروشی عمو فوزی و پسرانش، هم‌چنین پدر و هم‌کلاسی‌های ملیکاست، اسم‌ها و عکس‌هایی که با صدای سنج و دمام و موسیقی عزا نقل می‌شوند و دست به دست می‌چرخند. عزاداری از آبادان و خیابان مقابل ساختمان نیمه فرو ریخته «متروپل» شروع شد، مادری که دست‌هایش را به نشانه مویه می‌چرخاند و کارگران مشغول کارند تا جنازه‌ها را بیرون بیاورند. پیر و جوان دور هم حلقه می‌زنند، «اوایلا» سر می‌دهند و سینه‌ی سپر شده را کبود می‌کنند. همدردی و مراسم عزا به اصفهان، یزد، تهران و شهرهای دیگر هم کشید، ابزار موسیقی هم همان بود که خاص خطه جنوب است.

متن کامل خبر را می‌توانید از طریق کیوآر کد درج‌شده در وب‌سایت خبرگزاری ایسنا مطالعه کنید.

در ستایش امید و دفاع از کشور

به عصر اطلاعات و پسا صنعتی برنامه‌ریزی کند. راه‌کار وجود دارد و باید پنجره‌ها و دریچه‌های کوچکی برای تنفس وجود داشته باشد که بتوان سیاست‌گذاری دقیق و علمی انجام داد. ایجاد جو ناامیدی، نقد کردن مداوم، نگرانی و ناراحتی بر عدم قطعیت‌ها و بی‌ثباتی‌ها خواهد افزود. زیرساخت‌ها، نیروی انسانی ماهر، جمعیت جوان تحصیل‌کرده و موقعیت ارتباطی جغرافیای ایران کاملاً مستعد جهش بزرگ است. ایران به‌راحتی می‌تواند در مدار مرکزی اقتصاد و سیاست بین‌الملل قرار گیرد. حکومت و اشراف و نخبگان فکری می‌توانند تصویر آینده را برای شهروندان ترسیم کنند. این تصویر می‌تواند کشور را از بحران‌های بزرگ نجات دهد. ایران را باید دوست داشت و تصویر آینده را خراب نکرد. گاهی باید از جو عمومی فاصله گرفت و امکان‌ها و بازنمایی از آینده کشور ترسیم کرد که فردای ایران را با مخاطره روبه‌رو نسازد. سیاست‌مداران می‌آیند و می‌روند، اما آن‌چه باقی می‌ماند کشوری است که بسته به تلاش و فکر و انگیزه و علاقه مردمانش روی آبادانی را خواهد دید.

شایدی و فریب‌کاری مدعیان تفکر را رسوا سازد. نظریه‌هایی امکان ظهور پیدا می‌کند که مورد اجماع علمی دانشمندان هر رشته قرار گیرد و در این راستا انجمن‌های علمی نقش تعیین‌کننده‌ای در حفاظت از سامانه‌های دانایی را دارند. عبور از جریان‌های توهمی چپ‌گرایانه و پسامردن و شکل‌های فانتزی و غیرکاربردی که نسبت به همه امور بین‌المللی توهم توطئه دارند، در ایجاد امید در جامعه راه‌گشا است.

بار دیگر باید به مرجعیت‌ها برگشت و در همه‌ی زمینه‌ها اجازه‌ی دخالت انجمن‌های فکری و علمی به‌خصوص در موضوعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی صادر شود. گاهی جامعه‌ی محاصره‌شده توسط جریان‌های شبه علمی‌ست که با ترفند و فریب، افکار عمومی را تسخیر می‌کنند. ساده‌اندیشی مهندسی و پزشکی نیز زمانی که با رویکرد ابزاری وارد موضوعات اجتماعی و سیاسی می‌شود، راه‌گشا نیست و خطراتی هم‌سان رویکردهای ایدئولوژیک روشن‌فکران دارد. حکومت اما جایگاه ویژه‌ای دارد. حکومت‌ها نمی‌توانند روند تاریخ، که اغلب تجربه‌ای جهانی‌ست، سد کنند. حکومت‌ها یا خود در مسیر علم و تجربه جهانی قرار می‌گیرند، یا این‌که به اجبار قواعد آن را می‌پذیرند. حکومت نقش تسریع‌کننده دارد و می‌تواند از گذار عصر مکانیکی و صنعتی

نیروهای گریز از مرکز شکل دهد. در تئوری‌های توسعه، به‌خصوص در باب سیاست‌های سیاسی و فرهنگی می‌توان جامعه قدرتمند را که الگویی کهن و تداومی از عهد اساطیر تاکنون دارد مینا قرار داد. جامعه هر چند با زبان فارسی، اساطیر ایرانی، فرهنگ ملی و آیین و مراسم مذهبی و شیعی پیوند ناگسستنی دارد و در همه‌ی بحران‌های پیش‌آمده در تاریخ چهارراهی ایران را به سلامت عبور داده است. هرگونه درگیر شدن با تاریخ و برخورد حذفی با آن عناصر ملی ایران را تضعیف خواهد کرد.

نخبگان و اشراف فکری جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت کشور دارند. آن‌ها می‌توانند مدام نقد بزنند و اوضاع را چنان سیاه و تاریک نشان دهند که جمعیت جوان را متمایل به مهاجرت و کشور را دچار پدیده‌ی فرار مغزها کنند. نخبگان می‌توانند مردم را مأیوس و قدرت شهروندان را سلب کنند. تحلیل‌هایی که کنش‌گری را از مردم می‌گیرد و آن‌ها را تبدیل به کارگرانی زحمت‌کش می‌کند که برای معاش باید سیاست، فرهنگ و اجتماع را فراموش کنند. اشراف فکری نیاز به اخلاق‌الاشراف دارند؛ یعنی برنامه‌ی فکری برای جامعه که علم اصیل و منطق جهانی تجربی آن را نمایندگی کنند. انتقال کانون‌های فکری از جامعه به دانشگاه و اتخاذ روش‌های علمی می‌تواند

روح‌اله اسلامی

عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد



کشور به‌راحتی به‌دست نیامده است که بتوان آن را رها کرد. به ایران مدیون هستیم و تا چند نسل تلاش نکنند و طرح‌های خلاقانه نداشته باشند، توسعه اتفاق نمی‌افتد. نشستن، نقد کردن و ایجاد جو ناامیدی برای جامعه جز تخریب، هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. آن‌ان‌که گمان می‌کنند با دعوت مردم به یاس و ناامیدی و با نقدهای مداوم بدون هیچ‌گونه راه‌کاری می‌توانند اوضاع را بهبود ببخشند، تنها فرایند تحقق شاخص‌های توسعه را به عقب می‌اندازند. هر آن‌کس مرگ ناگهانی را به دردهای تدریجی ترجیح می‌دهد، سرشت جوامع و عقل حاکم بر افراد را نادیده می‌انگارد و چون به بن‌بست می‌رسد، دیگر کاری نمی‌توان انجام داد. باید از روزنه‌ها، پنجره‌ها و اندک فضاهای موجود برای پیشرفت کشور استفاده کرد. فرصت برای نقد وجود ندارد و در عمل بدون پشتوانه‌ی فکری نیز عوام‌فریبی نهفته است.

جامعه‌ی ایران از حکومت‌هایی که آمده و رفته‌اند، قدرتمندتر است. این جامعه دارای شاخص‌هایی همبسته و عناصر یک‌دست‌ساز ملی‌ست که هرگونه تضعیف و تخریب آن‌ها، به‌خصوص فعال کردن شکاف‌های قومی و مذهبی، می‌تواند

ماجرای یک دست‌کاری

نظر می‌کنند. یک‌بار دیگر برگردیم به مفهوم اعتماد و اعتماد عمومی؛ احتمال دست‌کاری یک پیام‌رسان عمومی در پیامی که به مردم منتقل می‌شود. من و شما همان مردمیم. چقدر می‌توان به این اخبار اعتماد کرد؟ چقدر می‌توان مطمئن بود آن‌چه امروز می‌شنویم، دست‌نخورده‌تر از حرف فرداست؟ چقدر می‌توان به یک پیام‌رسان معتمد بود که برای خبرش تحلیل و نظر بنویسیم و دامن بنزیم به گرداب فضای مجازی؟ این وسط اما من از چیز دیگری تعجب می‌کنم. در هجوم این همه خبر متناقض، یک‌عده خیلی جدی رسانه‌شان بی‌بی‌سی فارسی‌ست که از اتفاق آبادان هشتاد و دو خبر می‌زند و از حمله‌ی یک نوجوان به مدرسه و قتل رگباری نوزده کودک تگزاسی، فقط دو خبر آرام و هم‌دلانه! این دیگر نهایت خوش‌خیالی نسبت به یک پیام‌رسان است که دست‌های دست‌کاری‌کننده و ضد ایرانی‌اش را با چشم کور هم می‌شود دید!

تنها پناه‌مان در این روزهای عجیب، وحدت است و حفظ هویت ایرانی. ما همه با هر عقیده و تفکر و نظری، در ملیت (ایرانی) مشترکیم. بهترین دست‌آویز نجات، جمع شدن زیر پرچم ایران است؛ که حواشی همیشه هستند و می‌آیند و می‌روند و روسیاهی می‌ماند برای امثال عبدالباقی‌ها.

که بعدتر اثبات شد عواملش کاملاً رفتار غیرقابل اعتماد و دست‌کاری‌شده‌ای دارند و بسیاری ماجراهای کوچک و بزرگ دیگر. نکته‌ی اول این‌که به تعداد تک‌تک هشتاد و چند میلیون ایرانی، نظر و تحلیل درباره این ماجراها وجود دارد. تازه خارج‌نشینان را در آمار نیاوریم! نکته‌ی دوم؛ واقعا نیازی نیست کل این میلیون‌ها نفر نظرشان را ارائه کنند و این هرج‌ومرجی که می‌بینید، اتفاق بیفتد!

آن یکی صرف این که مخاطب دارد بدون علم و تخصص اعلام می‌کند سگ زنده‌یاب به آواربرداران کمک می‌کند و ملت همیشه در صحنه با سگ پاکوتاه می‌روند کنار آوار! آن یکی اصلا نمی‌داند در آبادان چه خبر است و شرایط خروج پیکرها چقدر حساب‌شده و تحت محافظت از هر خبرنگار و عکاسی‌ست و می‌گوید به پدر میترا، فقط یک پلاستیک از پیکر دخترش داده‌اند! آن یکی با افتخار و شور تبریک می‌گوید به فردی که به عقیده‌ی بسیاری، به اعتقادات بخش بزرگی از مردم کشورش بی‌احترامی کرده و...، این سر نخ را بگیرد و خوب به انتهایش دقت کنید که تا ثریا کج رفته است. همه‌ی این‌ها درحالی‌ست که اکثر واکنش‌دهندگان حتی از ده درصد ماجرای اصلی هم خبر ندارند و درباره‌ی همان مقدار کمی که خبر دارند، هم با سوگیری و از زاویه‌ی شخصی خودشان اعلام

دست‌کاری‌اش بالا باشد، اعتمادی در این رابطه وجود ندارد. یا بدتر، اصلا ارتباطی شکل نمی‌گیرد! با این تعریف ساده، می‌توانیم درصد اعتمادمان را به خیلی از نهادها بسنجیم. ما به رقم قبض برق و موبایل‌مان اعتماد داریم؛ چون می‌دانیم همه چیز ثبت‌شده و احتمال دست‌کاری عمدی و خراب‌کاری در ارقام کم است و همیشه هم قابل پیگیری‌ست. به رسیدی که مغازه‌دار بعد از خرید می‌دهد دقت می‌کنیم؛ چون احتمال کم و زیاد زدن صفرها بالاست. هک‌شدن سامانه‌ها، کلاهبرداری‌های بانکی، افشای اطلاعات شخصی و از همه مهم‌تر، اخبار ضد و نقیضی که مدام در رسانه‌های فردی و جمعی منتشر می‌شود، نشان می‌دهد گاهی به نهادهایی اعتماد می‌کنیم که درصد دست‌کاری بالایی دارند. و سوال اینجاست. پس چرا اعتماد می‌کنیم؟

دوربین را کمی زوم کنیم روی مصداق‌ها. هرچند واکنش سریع نشان دادن به اخبار زودگذر، هم نشانه‌ی خردمندی آدم نیست و هم یادداشت را دم دستی و زمان‌دار می‌کند. با این حال نمی‌شود یادداشت سیاسی نوشت و حرفی از اتفاقات اخیر نزد. مغزمان این روزها پر شده از تلخی آبادان، طناب‌کشی موافقان و مخالفان سرود سلام فرمانده، بازپه‌شدن تمام‌نشدنی زن و حقوقش در بحث ورزشگاه رفتن، جراحی اقتصادی دولت، حواشی یک جشنواره خارجی

فاطمه زهرا بختیاری

کارشناسی دبیری الهیات ۹۹



فرض کنید دوستی دارید که هر بار هم‌دیگر را ملاقات می‌کنید، حرف‌هایی جدید، متناقض با حرف‌های قبلی‌اش، و گاهی حتی باورنکردنی می‌زند. همین دوست‌تان به اقتضای شغلش، بسیار هم آدم پرمدعایی‌ست و چنین‌وچنان می‌کنم، از دهانش نمی‌افتد. عادت دارد نسبت به هر چیزی واکنش نشان دهد و درمورد همه‌ی علوم بدون استثناء نظر تخصصی‌اش را اعمال کند. با او امنیت نشستن در تاکسی یا رفتن به یک محفل ایدئولوژیک را ندارید؛ چون قطعا با راننده و دست‌اندرکاران مراسم بحث می‌شود و فکر می‌کند هرچه بلندتر و تندتر حرف بزند، بیش‌تر حق می‌گوید. در این فرض، سوال اصلی اینجاست که چقدر می‌شود به حرف‌های چنین آدمی اعتماد کرد؟

اصلا خود اعتماد دقیقا یعنی چه؟

اعتماد یکی از عمیق‌ترین مفاهیم بشری‌ست که در ارتباطات انسانی شکل می‌گیرد و در عین سادگی و آشنایی‌اش با گوش، جزو مفاهیم پیچیده است. از دیدگاه مسئله‌ی ژنرال‌های بیزانس که دیدگاه معتبری هم محسوب می‌شود، اعتماد این است:

احتمال انتقال یک پیام توسط یک پیام‌رسان، بدون اینکه آن پیام‌رسان در پیام تغییری ایجاد کرده باشد. اگر احتمال دست‌کاری یک پیام‌رسان خیلی کم یا صفر باشد، مورد اعتماد است و اگر احتمال

آمپول تقویتی‌ای به‌نام روان‌شناسی زرد

انتشار لیست به اصطلاح روان‌شناسانی که مدرک سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره کشور را ندارند، در روزهای اخیر هم سروصدای زیادی به راه انداخته و هم واژه جدیدی به فرهنگ لغات مردم اضافه کرده است: روان‌شناس‌نما. روان‌شناسان محبوب و شناخته‌شده‌ای که تا قبل از منتشرشدن این لیست مریدان زیادی داشتند اما حالا افرادی هستند که بدون مدرک معتبر علمی در برنامه‌های تلویزیونی شرکت می‌کردند، در سمینارها حرف‌های انگیزشی می‌زدند و در فضای مجازی به طرفداران خود توصیه می‌کردند، بهترین خود باشند، فقط به خودشان فکر کنند و اگر تلاش کنند به همه چیزهایی که می‌خواهند حتما می‌رسند.

جملات انگیزشی خلق را بالا می‌برد و احساس بهبودی آتی و شعف لحظه‌ای به فرد دست می‌دهد و فکر می‌کند که مشکلش حل شده است.

متن کامل خبر را می‌توانید از طریق کیوآر کد درج‌شده مطالعه کنید.

طرح‌واره «بی‌اعتمادی» چطور زندگی را دشوارتر می‌کند؟



پیکانه سادات رضوی

کارشناسی علوم تربیتی ۹۸

مفهوم اعتماد (Trust) مبنای بسیاری از تعاملات و کنش‌های روزمره در جوامع انسانی، چه در زمینه‌ی ارتباطات میان‌فردی و چه در حوزه‌ی ارتباطات اجتماعی بین گروه‌هاست. بنا به تعریف فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اعتماد عبارت است از «اتکا یا اطمینان به برخی از خصایص یا ویژگی‌های یک شخص یا سازمان، پذیرفتن یا اعتبار دادن به یک شخص یا سازمان بدون بررسی و دریافتِ شواهد و قرائن و هم‌چنین باور به صداقت داشتن یک فرد یا سازمان». چنان‌چه بخواهیم از منظر روان‌شناختی نگاهی به این مفهوم داشته باشیم، می‌توان چنین تعریفی ارائه داد: «اعتماد یعنی حالتی روانی، که افراد را قادر می‌سازد که آسیب‌پذیری و رفاه خود را در اختیار افراد یا سازمان‌هایی قرار داده و انتظار رفتارهای مثبت از آن‌ها را داشته باشند. (Burg, ۲۰۰۵) براساس دیدگاه تکاملی، اعتماد، به سازگاری و انطباق بشر کمک کرده و در بقای او موثر واقع می‌شود؛ در واقع بشر گذار از دوره‌های زیستی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی را مرهون مفهوم اعتماد است. مفهوم اعتماد در زندگی فردی و اجتماعی دارای سه نقش عمده است که شامل قابل پیش‌بینی کردن زندگی، به‌وجودآورنده‌ی حس تعلق مشترک یا گروهی و امکان‌پذیر ساختن کار کردن و زندگی کردن بشر در کنار یک‌دیگر می‌شود. هم‌چنین مفهوم اعتماد که یکی از مفاهیم مهم و قابل بحث در عرصه‌ی روان‌شناسی اجتماعی به شمار می‌رود، دارای سه‌سطح رابطه‌ای، اعتماد کلی یا عمومی و اعتماد به سیستم‌های انتزاعی‌ست. براساس این تقسیم‌بندی‌ها

به بهانه انتشار اسامیِ «روان‌شناس‌نماها»؛

زیستِ روانی در دنیای بی‌اعتمادی



انسیه برزویی

دکتری تخصصی روان‌شناسی

اخیراً سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره، اسامی غیرروان‌شناس‌هایی که در فضای مجازی فعالیت گسترده‌ای دارند را اعلام کرده‌است. این اقدام پیامدهای مثبتی دارد و سبب آگاه شدن ما به غیرقانونی، غیرعلمی بودن، یا دست‌کم، روان‌شناس‌نبودن افرادی می‌شود که بسیار نام‌آشنا هستند و دنبال‌کنندگان فراوانی دارند. بااین‌حال، انتشار فهرستی از اسامی، بدون آماده‌سازی افکار عمومی، ذکر روشن دلایل این کار، بیان مرزهای روان‌شناسی علمی و غیرعلمی به‌زبانی ساده، بیان آسیب‌های غیرروان‌شناس‌ها و اثرات مخرب آن‌ها بر ذهنیت افراد در خصوص علم روان‌شناسی و پرداختن به ویژگی‌هایی که یک روان‌شناس علمی و غیرروان‌شناس را به‌وضوح از یک‌دیگر تمیز می‌دهند، تبعاتی منفی نیز داشته است. جریان موافقت‌ها و مخالفت‌ها با این اقدام، حمله‌ور شدن روان‌شناسان علمی و غیرروان‌شناسان و طرف‌داران آن‌ها به‌یک‌دیگر، موضع‌گیری‌های شخصی و بعضاً استفاده از زبان تحقیر به‌جای گفت‌وگوهای روشن‌گر، نه‌تنها به مردم کمک نکرده است با قوه‌ی استدلال خود پذیرای این جریان شده و منافع آن را برای خود به‌رسمیت بشناسند؛ بلکه بعضاً جبهه‌گیری، سردرگمی در تشخیص درست از غلط، تشدید نگاه انتقادآمیز به عمل‌کرد سازمان و روان‌شناسان و به‌طور کلی، بی‌اعتمادی نسبت به جامعه‌ی روان‌شناسان را در پی داشته است.

متأسفانه در جامعه‌ی ما چند مسئله‌ی عمده در خصوص روان‌شناسی وجود دارد. اول این‌که مردم درباره‌ی روان‌شناسی علمی آگاهی چندانی ندارند و ذهنیت آن‌ها با مطالب غیرعلمی کتاب‌های زرد، یا فضای مجازی شکل گرفته‌است. افراد گمان می‌کنند روان‌شناسی همین است که با چند سؤال شخصیت افراد را توصیف و آینده‌ی آن‌ها را پیش‌بینی کنیم، راهکارهایی برای زندگی موفق، افزایش انگیزه، عشق و ثروت ارائه دهیم و با شنیدن مشکلات پیچیده در دقایقی کوتاه، راه‌حل‌هایی قطعی و فوری ارائه دهیم. باید گفت که این موضوعات را تنها در روان‌شناسی غیرعلمی یا زرد می‌توان یافت؛ یعنی هرگونه محتوایی

طرح‌واره «بی‌اعتمادی» چطور زندگی را دشوارتر می‌کند؟

می‌توان به ضرورت این مفهوم و نقش موثر آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان پی برد؛ بدین معنا که اعتماد

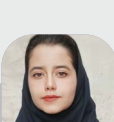
یکی از نیازهای اساسی افراد در زندگی‌ست و در صورت عدم ارضاء درستِ این نیاز، زندگی عادی انسان مختل خواهد شد. اریک اریکسون معتقد است که شکل‌گیری اعتماد یکی از مراحل رشد روانی-اجتماعی انسان است که در حدود دو سالگی شکل می‌گیرد و در صورت عدم شکل‌گیری درست، انسان با نخستین بحران وجودی خود روبه‌رو خواهدشد.

چنان‌چه انتظار می‌رود، با افزایش دامنه‌ی ارتباطات بین افراد، بی‌اعتمادی بین آن‌ها نیز بیش‌تر می‌شود؛ این ارتباط شامل روابط بین‌المللی، منطقه‌ای و کشوری نیز می‌شود، اما به‌راستی علت این اپیدمی چه چیزی می‌تواند باشد؟

در پاسخ به این سوال است که مفهوم «طرح‌واره‌ی بی‌اعتمادی» مطرح می‌شود. واژه‌ی طرح‌واره به طور کلی به معنی ساختار، قالب و چهارچوب است، اما از

بُعد روان‌شناسی، طرح‌واره به معنی قالب و ساختار فکری‌ست که بر اساس واقعیت و تجربه شکل می‌گیرد. حال با این تعاریف، طرح‌واره‌ی بی‌اعتمادی قالب و ساختار فکری‌ای‌ست که فرد بر اساس آن معتقد است دیگران همواره به فکر ضربه زدن به او هستند و هیچ فرد قابل اعتمادی وجود ندارد و به همه‌ی انسان‌ها باید شک داشت. این طرح‌واره به دلایل گوناگون می‌تواند بر ساختار فکری افراد حاکم شود؛ به طور مثال هنگامی‌که افراد از کودکی توسط اعضای خانواده خود مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند یا زمانی که مورد سوء استفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرند، این نوع از طرح‌واره در ساختار ذهنی آن‌ها حاکم می‌شود. هم‌چنین این طرح‌واره در کودکانی

آخرین سلاحِ آخته



حانیه عامل

کارشناسی علم اطلاعات و دانش‌شناسی ۱۴۰۰

همیشه احساس می‌کردم آخرین ترکش از آخرین سلاح آخته به سینه‌ی هر آدمی ماحصل اعتماد است.

و با هربار بخشیدنش قسمتی از ما با پرنده‌ای از شاخه برمی‌خیزد و به دوردست‌ها می‌رود.

چمدانی بسته می‌شود. فنجان قهوه‌ای نخورده باقی می‌ماند. سفره‌ای تنگ و بی‌نار می‌شود. قلب‌های زیادی به شکستن عادت می‌کنند و بعد از آن‌که جای کسی پشت شیشه‌ی خالی ماند، حرف‌هایی برای همیشه در حصار زبان، ناگفته دفن می‌شود.

به همین سادگی.

از اعتماد گاهی گلی می‌روید به زردی نیلوفران و درخشش خورشید و سبزی نخلستان‌های خیار و ملاحظت کشتزارهای گندم در عطش تابستان و گاهی کابوسی متبلور می‌شود در دل ظلمتی ازلی در طنین عوعوی سگان و آواز جغدان در دشت شوم ناگواری.

آن‌گاه آدم‌ها بی‌آن‌که جدا شده باشند، از هم دور می‌شوند. شکوفه‌ی بهاری در نطفه می‌خشکد و رودخانه در شاخه‌های متلاطم‌اش زودتر به خشک‌سالی مبتلا خواهد شد.

همیشه احساس می‌کردم اعتماد، وثوق، تکیه و پشت‌گرمی باید نتیجه‌ی دو وضعیت پایدار و ناپایدار باشد. پایدار وضعیتی‌ست که اعتماد را مقوله‌ای سرشتی و ذاتی می‌پندارد و آن را طلیعه‌ی ژنتیک و وراثت می‌داند.

آدم‌هایی که از بدو تولدشان با اعتماد و ثقه پیوندی دیرینه دارند و در بازار داغ و رنگین خصائل انسانی و زمینی سرباز جان به کف اعتماداند. ولو با صورتی سرخ از سیلی و سینه‌ی شکافته در برابر تکرر اعتمادهای نابه‌جا.

این آدم‌ها در اطراف همه‌ی ما به وفور یافت می‌شوند. آنان که مکر انسان‌های نابکار برای‌شان تجربه نمی‌شود و همیشه طعمه‌ی ساده‌بازی‌ها و ازدیاد اعتمادهای بی‌دلیل‌شان هستند و گوش‌شان بدهکار هیچ پند و نصیحتی نیست.

و ناپایدار آن وضعیتی‌ست که انسان در آن گوش حذر و چشم بزنگاه دارد.

با یک تجربه‌ی ناخوشایند اعتمادش را تا حدود چشم‌گیری به هرچیز و هرکس از دست می‌دهد.

تجربه‌ی تلخ ناشی از اعتماد اشتباهش همیشه جلوی چشمش می‌ماند و دشوار به‌نظر می‌رسد که بار دیگر بتواند به چیزی یا کسی اعتماد کند.

فرضیه‌ی اول که از آن تحت عنوان «سال‌های تأثیرپذیری» یاد می‌شود، ادعان می‌دارد که در دوران رشد، سال‌هایی طلایی وجود دارد که اگر کودک در آن از والدین و نزدیکان خود رفتارهای اعتمادناز ببیند، تا پایان عمر این ویژگی در او ریشه نوازند و باقی می‌ماند. آزمایشی نیز در این‌باره صورت گرفته که ثابت می‌کند مادرانی با سطح اعتماد بیش‌تر، کودکی با میانگین اعتماد بالاتر خواهند داشت. هرچند این عدد بسیار کوچک و ناچیز است، اما نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

و فرضیه‌ی دوم که «تحت تأثیر تجربه بودن» است؛ این‌طور بیان می‌کند که هر آدمی در طول زندگی‌اش با قرار گرفتن در موقعیت‌های گوناگون انتخاب می‌کند که آدمی اعتمادگرا باشد یا برعکس.

یعنی این محیط است که انسان را مجاب می‌کند که در دفعات بعد به چه میزان اعتمادی بسنده کند. انسان به موجودی محتاط تبدیل شده که از تجاربش درس می‌گیرد و آهسته‌آهسته گام برمی‌دارد.

به طبع، روان‌شناسی و روان‌پزشکی بیولوژیکی و روان‌کاوی با نظریه‌ی اول و اقتصاد مدرن و لیبرالی با نظریه دوم همراه‌اند.

به‌طور کلی سهم وراثت و ژنتیکی بودن اعتماد حدود ۸ تا ۱۰ درصد است و بخش عمده‌ی دیگر آن می‌تواند اکتسابی باشد. ناگفته نماند که آزمایشات حاکی از آن است که هوش و برون‌گرایی رابطه‌ای هم‌سو با اعتماد دارند. اگر چه این‌ها همه شاید و در حد فرضیه است؛ با این حال در شاید نشاید زیست!

و در آخر باید گفت آن‌چه منطقی‌تر به‌نظر می‌رسد این است که اعتماد بیش از آن‌که ناشی از فرهنگ، وراثت، باورهای سنتی، اعتقادات فردی و سبک فرزندآوری باشد، ناشی از سلامت و امنیت نهادهای اجتماعی، دولت‌ها، شرکت‌ها، بانک‌ها است. چرا که همیشه کل به جزء برتری داشته و یک موج جمع‌گرای ناشی از اعتماد عمومی بسیار پرقدرت‌تر از تجربه‌های خرد و فردی عمل خواهد کرد.





قرن‌ها است که افسانه‌هایی درباره شفق قطبی نقل می‌شود، افسانه‌هایی که می‌گویند شفق‌های قطبی صحبت می‌کنند و همزمان با اینکه طوفان‌های ژئومغناطیسی بر روی قطب‌های زمین می‌درخشند، صداهایی تولید می‌کنند. دانشمندان مدت‌هاست که این پدیده‌ها را به عنوان پدیده‌های «روانی-صوتی» رد کرده‌اند و آنها را صداهایی می‌دانند که تنها در تصور افراد است و واقعا وجود ندارد.

اکنون یک مطالعه جدید توسط محققان دانشگاه «آلتو» (Aalto) در فنلاند این مبحث را دوباره باز کرده است و نشان داده است که یک ارتباط قوی بین نوسانات ژئومغناطیسی و «صداهای شفق قطبی» وجود دارد. متن کامل این مصاحبه را می‌توانید از طریق کیوآر کد درج‌شده مطالعه کنید.

نگاهی کوتاه به تاریخچه برخی فناوری‌های ارتباطاتی؛

دور نزدیک



تا تحقیقات خودش را در این زمینه آغاز کند. این تحقیقات منجر به ساخت یک شبکه‌ای ارتباطی برای اشتراک‌گذاری و انتقال اطلاعات شد. می‌توان گفت اولین نسل اینترنت در همین نقطه از تاریخ شکل گرفت؛ در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ اینترنت تبدیل به شبکه‌ای برای تبادل اطلاعات بین محققان دولتی شده بود؛ هر ارگانی برای خودش شبکه‌ی مختص به خودش را داشت. سرانجام در یک ژانویه‌ی ۱۹۸۳ اینترنت به معنای امروزی متولد شد؛ یک پروتکل ارتباطی منحصر به فرد و استاندارد تعریف شد و همه‌ی شبکه‌های ارتباطی به یک شبکه‌ی یک‌پارچه تبدیل شدند.

ایمیل

شاید امروزه ایمیل اندکی قدیمی تلقی شود، ولی هم‌چنان یکی از راه‌های مطمئن و رسمی برای انتقال پیام است که بسیاری از افراد نیز به آن دسترسی دارند. وجود ایمیل را مدیون شخصی به نام «ریموند تاملینسون» هستیم. جالب است که هیچ دولت و سازمانی از او نخواست که ایمیل را اختراع کند و خود در کنار فعالیتش در گروه تحقیقاتی وزارت دفاع آمریکا این موضوع را دنبال کرد. او در پی راهی بود که بتوان بین دو کامپیوتر پیام مبادله کرد و مناسب برای استفاده عموم مردم باشد. سرانجام او اولین نرم‌افزار ایمیل را به نام «SNMSG» ابداع کرد و اولین ایمیل در سال ۱۹۷۱ ارسال شد. البته آن موقع نام ایمیل برای این بستر ارتباطی در نظر گرفته نشده بود و چند سال بعد واژه‌ی ایمیل (مخفف کلمه‌ی پست الکترونیکی) مطرح شد. هم‌چنین تاملینسون نماد «@» را برای جدا کردن نام کاربری افراد از میزبان (Host) انتخاب کرد.

شبکه اجتماعی

با رونق اینترنت و سراسری شدن آن، دغدغه‌ی جدیدی برای برقراری ارتباطی سریع - که نه تنها از صوت پشتیبانی می‌کرد، بلکه از طریق آن کاربران می‌توانستند پیام‌های تصویری را هم به اشتراک بگذارند، ایجاد شد. سایت «Six Degrees» اولین بستری بود که می‌توان به آن عنوان «شبکه اجتماعی» را اطلاق داد و در آن ویژگی‌هایی مانند ساخت حساب کاربری و لیست دوستان وجود داشت.



معطوف شد. از دیرباز بر سر این‌که مخترع اصلی تلفن چه کسی هست، اختلاف نظر وجود دارد. به هرحال الکساندر گراهام‌بیل با تجاری کردن و ثبت اختراع این وسیله زودتر از رقبای خودش در سایر کشورها توانست نام خود را در تاریخ علم ماندگار کند.

تلفن همراه

شاید بتوان گفت سیستم‌های ارتباطات رادیویی کشتی‌ها و قطارها، و سوسه‌ی اختراع تلفن‌های قابل حملی را که مناسب برای استفاده‌ی همه‌ی مردم



باشد، به فکر دانشمندان و مهندسان انداخت. احساس نیاز برای اختراع تلفن همراه پس وقوع جنگ جهانی دوم بیش‌تر شد و رقابت برای ساخت این وسیله در کشورهای مختلف آغاز شد. در سال ۱۹۷۳ میلادی افتخار ساخت اولین تلفن همراه را دو دانشمند به نام «جان اف میچلو» و «مارتین کوپر» از شرکت «موتورولا» در شهر نیویورک از آن خود کردند که این تلفن بر خلاف تلفن‌های همراه امروزی که وزنی حدود ۲۰۰ گرم دارند؛ ۲ کیلوگرم وزن داشت! ولی این اختراع قابل استفاده‌ی سراسری نبود؛ چون نیازمند زیرساخت‌های رادیویی بود. شش‌سال بعد در ژاپن، اولین شبکه‌ی تلفن همراه خودکار به صورت گسترده و تجاری راه‌اندازی شد و استفاده‌ی عمومی از این وسیله رسماً آغاز شد.

اینترنت

هرچه که در تاریخ علم جلوتر می‌رویم، دیگر نمی‌توان برای فناوری‌ها یک مخترع خاص معرفی کرد و معمولا نتایج ناشی از کارهای گروه‌های تحقیقاتی هستند. در خصوص اینترنت نیز این‌چنین است. با اختراع کامپیوتر و هم‌چنین گرم‌شدن جنگ سرد میان دو ابرقدرت جهان و پرتاب ماهواره توسط اتحاد جماهیر شوروی، وزارت دفاع ایالات متحده‌ی آمریکا نیز ترغیب شد



سید علیرضا ضیایی

کارشناسی مهندسی شیمی ۹۸



مقدمه: بسیاری از وسایل و فناوری‌هایی که امروزه ما از آنها استفاده می‌کنیم، برای گذشتگان ما وراى آرزو و خیال بوده و در ذهن آن‌ها ظهور چنین اختراعاتی نمی‌گنجید. نوعی از این فناوری‌ها، که استفاده از آن برای انسان امروزی امری عادی تلقی می‌شود، وسایل ارتباطی‌ست که به سادگی برای‌مان امکان برقراری ارتباط به هر نقطه‌ای از کره‌ی زمین فراهم می‌کند.

در ادامه به تاریخچه‌ی چند مورد از وسایل ارتباطی می‌پردازیم که بعضی از آن‌ها دیگر قابل استفاده نیستند و برخی هم در مقایسه با نسخه‌ای که امروزه ما استفاده می‌کنیم فاصله‌ی بسیاری گرفتند و پیشرفت زیادی را تجربه کردند.

تلگراف

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، ساخت باتری توسط فیزیک‌دان ایتالیایی، آلساندرو ولتا، و کشف ارتباط بین برق و الکترومغناطیس توسط فیزیک‌دان دانمارکی، هانس کریستین اورستد، کمک بزرگی به ساخت تلگراف الکتریکی کرد. و سرانجام اولین تلگراف توسط ساموئل مورس در سال ۱۸۴۴، از واشنگتن دی‌سی به بالتیمور مرلیند فرستاده شد. اساس کار تلگراف انتقال سیگنال‌های الکتریکی توسط سیم‌ها بود که این سیگنال‌ها توسط زبان رمزى‌ای که مورس ایجاد کرده بود، تولید می‌شد. در این زبان هر حرف از الفبای انگلیسی، مجموعه‌ای از نقطه‌ها و خط تیره‌ها را تشکیل می‌داد؛ بدین وسیله امکان انتقال

پیام‌های پیچیده از خطوط تلگراف فراهم می‌شد. اگرچه امروزه تلگراف استفاده نمی‌شود، ولی آن را می‌توان نقطه‌ی عطفی در زمینه ارتباطات از راه دور دانست.

تلفن

اولین نسل از تلفن‌ها به صورت مکانیکی عمل می‌کردند و از آن‌ها با نام «تلفن‌های دیافراگمی» یاد می‌شود. در آن‌ها اصوات تولیدشده توسط گوینده باعث به لرزش درآمدن پرده‌ی دیافراگم و تبدیل صوت به حرکت مکانیکی می‌شد. پس از اختراع تلگراف و پیشرفت در الکترومغناطیس، افکار مهندسان به سمت ایجاد ارتباطات سریع‌تر و انتقال پیام‌های صوتی به شیوه‌ی مدرن‌تر و مطمئن‌تری

When the great library at Alexandria went up in flames, it is said that the books took six months to burn. We can't know if this is true. Exactly how the library met its end, and whether it even existed, have been subjects of speculation for more than 2,000 years. For two millennia, we've been haunted by the idea that what has been passed down to us might not be representative of the vast corpus of literature and knowledge that humans have created. It's a fear that has only been confirmed by new methods for estimating the extent of the losses.

Scan the QR code to read more.



«Not you!»

AbbasAli Yarahmadi

English Language and Literature, BA, '98

Trust is one of the deepest concepts in human life that can sometimes have irreparable consequences if used in the wrong place. Therefore, such things should be learned at an early age. Research has shown that people learn different concepts better through playing games since playing is a fun process. In today's modern world, the best way to learn it can be via playing video games. Many famous game companies have included such issues in their productions. Rockstar, for example, is always trying to incorporate the concept of trust and betrayal into its games. This issue is evident in a masterpiece from this company called "Red Dead Redemption 2". In this game, you play the role of Arthur Morgan, a member of the rebellious gang of Dutch Van Der Linde. Dutch Van Der Linde is the gang's leader and Micah Bell is one of the gang's best gunslingers.

In the course of the game story, this group experiences many ups and downs through which members of the gang reveal their true selves. Micah is an aggressive and highly ambitious person. In one of the missions, you have to save Micah who was imprisoned due to his excessive ambition as a result of a failed robbery. This will increase his trust in you in the group. But in the final episodes, there are suspicious moves from Micah that Arthur informs Dutch about, but Micah has brainwashed Dutch in a way that he suspects Arthur, whom he used to call "HIS SON",

and he thinks Arthur is jealous of Micah. It goes on to reveal that Micah was an infiltrator of the rival gang, the Pinkertons. He was responsible for destroying the Dutch's gang from within. All of this ends with the death of Arthur Morgan in an intra-gang conflict. On the contrary, there is another gang member named John Marston, who is the protagonist of the previous version of the same game. Just like Micah, he escapes from prison with the help of Arthur. But Marston stays with Arthur until the last moment, and even after his death, he takes revenge on Arthur's death by finding Micah's place and killing him. At first glance, you might think that our main character here is Arthur Morgan, but this is not the case. The main decision-maker here is Dutch since he's the "Leader" of the gang. After several unsuccessful robberies, Dutch thinks that the gang's trust in him as the "Brain" of the group has been lost, which is why he's doing everything he can to regain his lost charisma. This is the time when Dutch has no mental stability & he's in desperate need of being accepted by someone. Micah who is aware of this, approaches and brainwashes him so that he doubts his most trusted people, John and Arthur. At the end of the game, Dutch realizes his mistake & helps John in his revenge, but it's too late and Arthur is gone.

As it turns out, this game deals with the psychological aspects that are very important in the concept of trust. When we do not receive the expected acceptance from those around us and when we do not have enough mental stability, people just like Micah may abuse our

trust in real life and manipulate our minds. So, probably we would be the next Dutch. To trust one another is a complex concept that should happen in a pyramid-like process meaning that you should take the steps one at a time and fulfill the 1st stage then move on to the next ones that finally lead to the peak of the pyramid, "a secure level of trust". These were just a few lessons of what this masterpiece and its multi-layered characters can teach us. I highly recommend you to play this game because "Red Dead Redemption 2" isn't just a video game, it's a second life that you can live without being incarnated.



Episode VI: Psychopomp Squads (Legions of Lethargy)

The Overlord



Moein Khazaei

English Language and Literature, BA, '98

"What is war?", I would ask myself time and time again when I was younger", said Lord Chancellor, sitting upon his hell-bound stallion, regarding the vast ocean of soldiers marching towards those of his own. "Today, I shall finally see for myself." Beside him was The Son, his gaze blank and devoid of sensation.

"Where is Lord Share?" his godfather (if either of them could still think of their relationship as a father-son one) asked; "I have not seen him since we parted last night."

"Nor have I."

The statesman, whom had been mentioned in dispatches many times before, was now meeting in secrecy with his old political adversary. Finding little hope in the success of the freedom-seekers he had sided with, he had decided to reveal the strategic information of Lord Chancellor's army to His Majesty, "in return for seven hundred caskets filled to the brim with golden coins".

"You made the wisest decision possible", said Lord Wealth, proffering a golden cup of red wine, "Here's to our lucrative contract."

"May He reign an eternity of rebellions, and abort them one by one".

They raised a toast and drank to The Overlord's health. Few seconds had passed when Lord Share felt like two invisible hands were squeezing his throat, trying to choke him. As if to assist the first pair, he held both his hands around his neck, fighting for breath. He saw The King enter the tent, accompanied by The Black Sword and a number of other soldiers. "Send his chopped-off head to their camp, lest they forget what venomous beast greets those who poison my kingdom's atmosphere." Thousands had gathered round the box carried

by His Majesty's messenger, observing the asphyxiated head pitilessly.

"So that's what'll become of all of us today, huh?"

"Marvelous, innit?"

"It's ravens against eagles."

"Owls versus serpents."

"Mortals facing tyrants."

"Tooth for an eye; and nail."

Ever since his youth had begun, The Son had wished for his final hour to come; but now that it was so closely at hand, he took fright at the mere thought of it. His mind was ruthlessly projecting visions of The Beauty, and the heart-rending state he had abandoned her in. He couldn't help but recall the eyes that had cried until they were painted the same color as her lips. Should he have eloped with her? Would she have agreed to leave her dearest father behind? How far could they have possibly reached? Far enough to be out of the all-seeing Eye's reach? Would they have lived a happy life? The two reclusive souls that they were? Keeping all their tender love to themselves, as well as their vulgar hatred?

Endless questions without answers; that is the quintessence of human consciousness. Miserable is he who cannot discard the former, and idiot he who exhausts his life looking for the latter.

It was noontide. All was the clamor of spears piercing shields, swords clashing and battering the armors of warriors, the ground beneath their feet bathing in their blood. One more drop of unblackened blood, one more pound of disinterested flesh, one more unfulfilled breath, and thus the higher cause is served. The Princess had long kept an eye out for Lord Chancellor. Seeing him surrounded by a pack of horsemen, whom he was audaciously fighting back, she seized the moment and ran to

claw at her prey, in the same manner that carrion crows do.

"Move away! That filthy traitor is mine alone." Lord Chancellor looked around to see whence the infernal voice came.

"You betrayed my father and killed my brother, and today you will pay back for both."

She put an arrow next to her bow and pulled the string with all her might. Seeing her release the arrow, Lord Chancellor covered his face with his hands and cowered. A moment passed. He uncovered his face and stood straight. The face he saw facing his own was not that of the Angel of Death welcoming him at the gateways of the hereafter. It was his butler, trembling, coughing blood, falling.

He wailed and made to take his dying hands in his own, but The Princess came striking at him with her sword. The Son arrived at the scene. The two fought against her and wounded her in the chest. In another minute The Black Sword also joined this grotesque orgy, and the four of them took turns scarring and getting scarred. The Son was the first to fall down. As The Princess was gathering her remaining force to force her sword into his skull, Lord Chancellor slashed at her back with his dagger. As soon as she was down, The Black Sword locked his left arm around Lord Chancellor's waist from behind, and slit his throat with his right arm. The Son crawled towards a soldier laying a stone's throw from him, picked his spear, and threw it at The Black Sword. He, too, fell down with a deafening shrill.

One of the commanders, upon beholding these occurrences, ordered the soldiers to retreat, and sent one of them to give His Majesty the news of what had hitherto taken place, and ask for further commands.

So you ask what war is? Why, nothing but a tapestry narrating the story of Uncle Rick milking the sheep and butchering the meek.

A half truth is a whole lie



Farnaz Bahari

English Language and Literature, BA, '98

Every day we get bombarded with new information not limited to news from all around the world, new inventions, or a developed type of virus that will conquer the world. The amount of input we receive every day is from different sources of media. Different for each generation and individual, the sources of collecting the news can be different as well. The two most important ones though are TV and Social Media. These two media directly affect each other. But why and how do social media affect the audience's judgment of TV news?

It is believed by society that TV news tries to show a more optimistic picture rather than a realistic one. They believe due to the politics of a country, TV news filters everything and gives away the parts they want the audience to receive. In contrast, social media has no filters. The correspondents are the people. There are no boundaries between the news, the people who have provided them, and the other group who receive them.

However, through this "realistic" window of social media can be seen dozens of fake news that only aim to draw the attention of the audience. It is only one's wits and intellect that help them maintain a stable relationship between fake and the original information they are being fed. People are usually confused about what and who to believe. In such cases, people turn to others like themselves. They do not trust journalists and the news because they want "the truth." Unofficial accounts and vernacular explanations have many fans in times like this.

In other words, distrust comes from gaps in between information offered by the media. Wits set pieces of puzzles together and seek accurate answers. Therefore, the first missing piece of a puzzle will ruin an empire built on trust. Also, television news causes frustration for the subject because they tell the audience how to think and broadcast information by dictating to them the possible interpretations. But, there is a bridge between the news and the audience that can inject trust into the minds of the latter and accomplish an important mission. Journalists, as a bridge between the news and the audience, have a mission to gain citizens' trust. It is like their social and moral charge and they should know that their job is to educate, inform, and entertain the audience. A journalist should be able to resolve the confusing mass of online as well as offline information sources.

The case of difficulty in trusting the news is an international problem. As an example, a study has shown that many Americans are skeptical of the news media by questioning the works of the journalists and their intentions which are usually affected by their political, ethical, and social tendencies. Nevertheless, it is concluded that American citizens are willing to believe in the news if it covered incidents that are familiar to them. From a psychological point of view, a person is more willing to enjoy something if they are experts in that era or are at least familiar with it.

In conclusion, to make the public trust the news there should be a good connection between citizens and public institutions. In the age of technology, political and social legitimacy should catch up with the ongoing public speeches and cannot be isolated from them. In contemporary democracies, citizens feel the urge of being able to run their world, otherwise cannot, in anyways, trust television news, and that is when journalism fails to moderate a meaningful interaction between the public and their representatives.



@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در

کانال تلگرام سازمان دانشجویان:

@sdjdm

هم‌کاران این شماره: عباس‌علی باراحمدی، فرناز بهاری، معین خزالی، شاهد بنی‌اسدی، الهه نیک‌فر، انسیه برزویی، یگانه سادات رضوی و فاطمه‌زهرآ بختیاری.

هیئت تحریریه: سرویس خبرنگارمه: مزده مقبسه، سرویس اجتماعی: محیا جعفری، سرویس دارالفنون: شکبیا صاحب، سرویس فرهنگ‌و هنر: محمدسجاد اعتماد گلستانی، سرویس ادبی:

میثا اشرفی، سرویس روان‌شناسی: فرناز علی‌زاده، سرویس علم‌وفناوری: سید علیرضا ضیائی، سرویس محیط‌زیست: مهتاب موسوی، سرویس تاریخ‌واندیشه: نیلوفر قاتانی، سرویس انگلیسی:

شهریار احمدی، سرویس عکس: حانیه‌عامل.

باتشکر از: دکتر حسین اکبری و دکتر روح‌اله اسلامی



حانیه‌عامل

کارشناسی علم‌اطلاعات و دانش‌شناسی ۱۴۰۰

خواندنِ قصه‌هایی از آن‌سوی رنگ‌ها؛

«ملغمه‌ی بی‌قانون مطلق‌های متنافی»

این‌جا رنگ و لعاب در پس‌زمینه‌ای گسترده، در هر منظری خودش را به رخ نگاه‌ها می‌کشد.

منتها این رنگ و لعاب فقط متعلق به ظاهر ماجراست نه بطن آن.

ببینید؛ اصلاً این‌طور بگویم که نمی‌شود عکسی گرفت که در آن سیمای رخوت‌انگیز فقر مشاهده نشود.

اما گویاترین عکسی که ثبت کردم در خط یک متر است، حوالی خیابان هفت‌تیر.

تصویر، پیرمردی را نشان می‌دهد که احتمالاً چهار یا پنج دهه قبل یک جوان زیبا و سرزنده بوده با چشمان نافذ آبی و یحتمل دستان صاف و نه‌چندان زمخت از گردش روزگار.

و حالا با پوستی چروکیده و سوخته از آفتاب تموز و شاید آتش رنج‌نداری، در یک دستش کیسه‌ی حمیت‌اش را به دوش می‌کشد و دست دیگرش را حائل کرده تا دوره بیوفتد به دنبال سهمش از سفره‌ای که برای او و امثال او جایی در آن وجود ندارد.

نگاه عاری از جانس، تپش اضطراب و گناه را به تن آدم می‌اندازد.

و این همه‌ی ماجراست.

